



بررسی اعتبار سبب نزول و سیاق

و تعامل و تعارض آن دو در تفسیر*

- علی اکبر بابایی^۱
- رحیم حاصلی ایرانی‌شاهی^۲

چکیده

سیاق آیات در صورتی که پیوستگی در نزول و ارتباط موضوعی آن‌ها ثابت باشد، از قراین معتبر آیات است که باید در فهم ظهور آیات به آن توجه شود. اسباب نزول آیات نیز در صورتی که دارای شرایط صحت سندی و محتوایی باشد، از قراین فهم آیات است که توجه به آن نیز در تفسیر آیات لازم است. در تفسیر برخی آیات این دو تعامل دارند و در تفسیر برخی آیات تعارض. این مقاله در صدد است که پس از بیان شرایط اعتبار سیاق و اسباب نزول و ذکر نمونه‌هایی از موارد تعامل آن دو، موارد استقرار تعارض میان آن‌ها را بررسی و وجه تقدیم یکی از آن دو بر دیگری را با توجه به ملاک اعتبار آن دو بیان کند.

واژگان کلیدی: سیاق، اسباب نزول، تعارض سیاق و سبب نزول، آیات ولایت.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۱.

۱. دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (ababayi@rihu.ac.ir).

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث (نویسنده مسئول) (haseli.rahim@yahoo.com).

مقدمه

توجه به سیاق آیات در تفسیر و استنباط احکام به ما کمک می‌کند که آموزه‌های آیات قرآنی را در شکل مناسب خود بنگریم و در فهم آن‌ها دچار اشتباه نشویم. همچنین شناخت زمینه‌هایی که سبب نزول آیاتی از قرآن کریم شده و بیان احکامی را در پی داشته‌اند نیز در تفسیر صحیح بسیاری از آیات و پی بردن به مراد خدای متعال از آن‌ها، تأثیری مستقیم داشته و موجب می‌شود مفسر برداشت‌های تفسیری خویش را با واقعیات زمان نزول و شرایط و زمینه‌های پیدایش آن منطبق سازد. از این رو توجه توأمان به قاعده سیاق و سبب نزول، نتایجی چون پی بردن به مفاهیم صحیح الفاظ، کشف معانی و روشن شدن مقصود آیات، پی بردن به تفسیر صحیح در میان تفاسیر متعدد و... را در پی دارد.

در بسیاری از موارد، هر یک از اسباب نزول و سیاق، نکته‌ای را بیان می‌کنند که دیگری در بیان آن ناتوان است. گاه با توجه به سبب نزول، مطلبی تأیید یا فهم می‌شود که سیاق از بیان آن قاصر است و این سبب نزول است که از میان معانی محتمل، مطلبی را به عنوان معنا و مراد آیه تعیین می‌کند. در بسیاری از موارد تفسیر آیه و اطلاع از جزئیات محتوایی و مفهومی آن که عمده‌تاً در قالب سیاق به دست می‌آید معیاری جهت نقد و ارزیابی اسباب نزول است و در مواردی، روایاتی که گاه متواتر نیز هستند، مطلبی را به عنوان موضوع آیات بیان می‌کنند که با توجه به سیاق، نمی‌توان آن را موضوع آیات دانست. این گونه برخورد میان سیاق و روایات اسباب نزول موجب شده است تا بسیاری از مفسران متناسب با اعتقادات کلامی خود، گاه سیاق را دارای حجیت بدانند و گاه سبب نزول را بر سیاق ترجیح دهند. اهمیت تأثیر این دو در تفسیر اقتضا دارد که درباره اعتبار آن‌ها و تعامل و تعارض و وجه تقدیم یکی از این دو بر دیگری بحث شود.

۱. اعتبار سیاق

«سیاق» در لغت به معنای پیش راندن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۳۶)، طریقه و روش، اسلوب و سبک و قواعد نوشتن حساب (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۸ / واژه سیاق) آمده است و در

اصطلاح، نوعی ویژگی برای واژگان یا عبارات یک متن یا یک سخن است که بر اثر همراه بودن آن‌ها با کلمه‌ها و جمله‌های دیگر به وجود می‌آید (بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

در طول تاریخ تفسیر، مفسران توجه به سیاق را مورد اهتمام قرار داده‌اند (ر.ک: ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۶۰/۲ و ۱۶۳ و ۱۱۶/۶-۱۱۷؛ بلخی، ۱۴۲۳: ۳/۳-۶۵۴-۶۵۳/۳ و ۷۰/۴ و ۹۲/۵؛ معمر بن مثنی، ۱۳۸۱: ۲۳/۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱/۴۰۳؛ نحاس، ۱۴۲۱: ۲/۱۳۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳/۲۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲/۷۴۳) و در روایات تفسیری نقل شده از معصومان علیهم‌السلام نیز استناد به آن در فهم معانی آیات دیده می‌شود (کلینی، ۱۳۸۸: ۵/۲۴). در میان تفاسیر قرون بعدی نیز به تدریج و به خصوص در قرن چهارم با ننگاشته شدن تفاسیر فقهی و اجتهادی که در آن‌ها استنباط‌های تفسیری به صورت استدلالی آمده است، اهتمام به سیاق آیات بیشتر شده و استفاده از سیاق با استعمال لفظ آن به معنای اصطلاحی، برای نخستین بار وارد حوزه تفسیر می‌شود.^۱

دلیل اعتبار سیاق و استناد به آن در امر تفسیر، به هماهنگی درونی گفتار و نوشتار افراد عاقل و تأثیر آن در تعیین معنای واژه‌ها و مفاد جمله‌ها باز می‌گردد؛ زیرا فرد حکیم از جملاتی که به کار می‌برد معانی ناسازگار را اراده نمی‌کند، لذا نادیده گرفتن سیاق، هماهنگی و تناسب متن را خدشه‌دار می‌کند و به همین دلیل، عقلاً در محاورات خویش از ظاهر سخنان با توجه به سیاق، مقصود مخاطب را درک می‌کنند و لزوم توجه به سیاق یکی از اصول عقلایی محاوره به شمار می‌آید که در همه زبان‌ها به آن ترتیب اثر داده می‌شود. البته اعتبار سیاق در آیات کریمه قرآن منوط به احراز شرایطی است که در ادامه مقاله بیان می‌شود.

۱. نخستین کاربرد لفظ سیاق در معنای اصطلاحی آن در جامع البیان فی تأویل آی القرآن محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ ق.) آمده است. برای مثال، وی در تفسیر آیه «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ» (بقره / ۱۱۸) دیدگاه کسانی را که مقصود از «الذین» را اعراب می‌دانند نمی‌پذیرد و می‌نویسد: «صحيح ترین سخن در این زمینه، سخن کسانی است که می‌گویند مقصود خدا تنها نصاراست؛ زیرا در سیاق آیاتی قرار گرفته است که خدا از رفتار آن‌ها خبر می‌دهد» (طبری، ۱۴۱۲: ۱/۴۰۷) و پس از آن در احکام القرآن جصاص است که با رویکرد فقهی نگاشته شده است. برای مثال، در تفسیر آیه «وَأَنَّى الْمَالُ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَىٰ» (بقره / ۱۷۷) این احتمال را که مقصود از اعطای مال، صدقه واجب باشد نمی‌پذیرد؛ زیرا در سیاق آیه آمده است: «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَنَّى الزَّكَاةَ» و ذکر این «زکات» که ظهور در زکات واجب دارد، دلالت می‌کند که مقصود از صدقه‌ای که قبلاً ذکر شده زکات واجب نیست (جصاص، ۱۴۰۵: ۱/۱۶۲).

۱-۱. شرایط تحقق سیاق معتبر

برای پی بردن به وجود سیاق معتبر و ارتباط میان آیات، تلاش‌های زیادی صورت گرفته که گاه نیز به تکلف کشیده شده است (عمیدزنجانی، ۱۳۷۳: ۱۸۴) اما می‌توان گفت که برای تحقق سیاق معتبر وجود سه شرط لازم است: ۱. پیوستگی در نزول؛ ۲. ارتباط موضوعی؛ ۳. عدم وجود دلیل قوی‌تر مخالف با سیاق.

مقصود از پیوستگی در نزول، پیوستگی مجموعه‌ای از آیات به هنگام نزول است. این شرط به آن معناست که سیاق در صورتی اعتبار دارد که جملات آن، با همان تتابعی که در متن قرار گرفته‌اند از گوینده صادر شده باشند؛ زیرا ملاک قرینه بودن سیاق، صادر شدن الفاظ با معانی متناسب از گوینده دانا و حکیم است و بدیهی است که این ملاک، در صورتی برای جمله‌هایی که در کنار هم قرار داده شده‌اند محقق است که در هنگام صدورشان از متکلم نیز دارای تتابع و اقتران و ارتباط صدوری باشند و هر جا این ارتباط صدوری بین جمله‌ها محقق نباشد، سیاق معتبر در آن جملات وجود ندارد تا بتوان به عنوان قرینه متصل به آن اتکا نمود و در فهم واژه‌ها و مفاد جمله‌ها از آن کمک گرفت (ر.ک: بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۲۹).

شرط اساسی دیگر برای تحقق سیاقی که از تتابع جمله‌ها نشئت می‌گیرد و در مفاد جمله‌ها مؤثر واقع می‌شود آن است که جمله‌ها با هم ارتباط موضوعی و مفهومی داشته و همه آن‌ها پیرامون یک موضوع و برای افاده یک مطلب صادر شده باشند؛ زیرا در صورتی که جمله‌ها درباره دو یا چند موضوع یا مطلب مستقل از یکدیگر صادر شده باشند بی‌ارتباط بودن آن جمله‌ها با هم و تناسب محتوایی نداشتن آن‌ها با یکدیگر امر نامعقولی نیست تا قطع پیدا کنیم که چنین معنایی مراد گوینده نبوده است و ناگزیر باشیم آن جمله‌ها را بر معنایی حمل کنیم که با یکدیگر ارتباط و تناسب محتوایی پیدا کنند و به تعبیر دیگر ملاک قرینه بودن سیاق، معقول نبودن صدور جمله‌های ناهمگون و نامتناسب از گوینده دانا در مجلس واحد درباره موضوع واحد است و این ملاک تنها در جمله‌هایی محقق است که همه آن‌ها درباره موضوع واحد و برای افاده مطلب واحدی باشند. بنابراین اگر یک یا چند جمله معترضه بین جمله‌های دیگر قرار گیرد نمی‌توان به لحاظ سیاق در معنای ظاهر جمله‌های معترضه تصرف کرده و آن‌ها را بر

معنایی متناسب با جمله‌های قبل و بعد حمل نمود (برای توضیح بیشتر ر.ک: همان: ۱۳۶-۱۳۷).

سومین شرط برای تحقق سیاق معتبر، این است که دلیلی قوی‌تر بر خلاف آن نباشد؛ زیرا حدّ قرینه بودن و اعتبار سیاق در تفسیر، به میزان ظهوری است که برای آیات با توجه به سیاق پدید می‌آید و اعتبار سیاق ناشی از حجیت ظاهر آیات است و حجیت ظاهر هر آیه‌ای مشروط به آن است که قرینه یا دلیلی قوی‌تر بر خلاف آن نباشد پس اگر قرینه‌ای قوی‌تر مانند برهانی عقلی یا روایتی معتبر با دلالتی صریح، مخالف ظهور سیاق آیات باشد، آن ظهور اعتبار ندارد و نمی‌تواند کاشف از مراد خدای متعال باشد؛ لذا گفته‌اند که:

در هنگامی که متن، مردّد بین دو معنای متناسب با سیاق است، در صورتی که دلیل معتبر دیگری بر تعیین یا ترجیح معنای غیر ظاهر در دست نباشد، معنایی که به حسب سیاق ظاهر است، مقدّم است؛ ولی اگر دلیل عقلی یا نقلی معتبر بر خلاف آن باشد، نمی‌توان آن دلیل معتبر را به خاطر مخالف بودن با سیاق نادیده گرفت، بلکه با در نظر گرفتن آن دلیل معتبر، معنایی که در عین تناسب با سیاق، ظهور کمتری دارد، متعین می‌شود (همان: ۱۲۴).

به عبارت دیگر، ملاک قرینه بودن سیاق، وجود ارتباط و هماهنگی میان فرازهای قرآنی به دلیل صدور آن‌ها از گوینده حکیم است و وجود ارتباط و هماهنگی پدیدآورنده ظهور آیات است و این ظهور، در صورتی معتبر و کاشف از مراد گوینده است که قراین و دلایلی دیگر از جمله روایات معتبر در مقابل آن نباشد.

۲. اعتبار سبب نزول

«اسباب» جمع «سبب» است و آن ریسمانی است که با آن از درخت خرما بالا می‌روند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۹۱). استعمال این واژه به معنای وسیله (کهف/ ۸۴)، خویشاوندی (بقره/ ۱۶۶)، ابواب (ص/ ۱۰) و راه (غافر/ ۳۶)، در آیات قرآن کریم، بی‌مناسبت با اصل معنای لغوی آن نیست. سبب نزول در اصطلاح مفسران و دانشمندان علوم قرآنی، رویداد یا پرسشی است که به اقتضای آن، قسمتی (آیه یا آیات یا سوره‌ای)

از قرآن کریم، همزمان یا در پی آن نازل شده است و به مجموعه آن رویدادها و پرسش‌ها «اسباب نزول» گفته شده است (بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۴۴). تفاوت اسباب نزول با «شأن نزول» نیز آن است که شأن نزول، امری است که آیاتی از قرآن برای بیان و توضیح آن آمده است، بدون آنکه انتظار نزول آن آیات برود و این امر هم حوادث و اتفاقات واقع شده در صدر اسلام را شامل می‌شود و هم اموری را که چه بسا سال‌ها و یا قرن‌ها پیش از ظهور اسلام محقق شده‌اند.^۱

دلیل اعتبار سبب نزول، آن است که زبان ابزار سخن گفتن و سخن وسیله تفهیم مراد متکلم به مخاطب است؛ متکلم با استفاده از این ابزار و قراین حالیه آن، مقصود خود را به مخاطب القا می‌کند. طبیعی است که مخاطب اولیه با توجه به همان قراین معنای مراد را درمی‌یابد ولی با گذشت زمان که ظرف قراین از بین می‌رود،^۲ دریافت مقصود متکلم برای سایر مخاطبان در طول اعصار مشکل می‌شود. از این رو توجه به اسباب نزول به عنوان زمینه نزول برخی آیات، در فهم صحیح آن‌ها نقش اساسی دارد و علم به آن یکی از ابزارهای فهم و درک معانی آیات و برطرف‌کننده مشکلات تفسیر است. گفته نشود که اشتراط تفسیر قرآن به فضای نزول آیات با جاودانگی قرآن منافات دارد؛ زیرا قرآن در بیان ظاهر آیات با زبان مردم و با روش آنان در محاورات سخن گفته است و روش مردم در محاورات این است که معنای هر کلامی را با توجه به فضای صدور آن به دست می‌آورند و در نتیجه معنای آیات قرآن را نیز باید با توجه به فضای نزول آیات به دست آورد و لزوم توجه به فضای صدور آیات در تفسیر قرآن روش عقلایی است و با جاودانگی آن منافات ندارد. قرآن‌پژوهان، با بیان‌های مختلف به اعتبار اسباب نزول و فواید و نقش آن در فهم آیات اشاره کرده‌اند، از جمله:

۱. لازم به ذکر است که به دلیل آنکه تفاوتی میان شأن نزول و اسباب نزول در هنگام بررسی اعتبار و تعامل و تعارض آن‌ها با سیاق در تفسیر آیات وجود ندارد، در این تحقیق، آنچه درباره اسباب نزول می‌آید، در مورد شأن نزول نیز صادق است، لذا در برخی موارد از روایات شأن نزول نیز مانند روایات اسباب نزول استفاده شده است.
۲. ممکن است گفته شود که این بیان با جاودانگی قرآن منافات دارد اما با توجه به اینکه قرآن با زبان مردم با آنان سخن گفته است و روش عقلا این است که هر کلامی را با توجه به فضای صدور آن معنا می‌کنند، روشن می‌شود معنای آیات را نیز باید توجه به فضای نزول آن‌ها به دست آورد و این روش فهم معنا از کلام است و با جاودانگی قرآن منافاتی ندارد.

زرکشی در *البرهان* ضمن بیان فواید شناخت اسباب نزول می‌نویسد:

ومنها الوقوف علی المعنی قال الشیخ أبو الفتح القشیری: بیان سبب النزول طریق [قوی] فی فهم معانی الکتاب العزیز... (۱۴۱۰: ۱۱۷/۱)؛ از جمله فواید شناخت اسباب نزول آگاه شدن بر معنا [ی آیات کریمه] است. ابوالفتح قشیری نیز گفته است: بیان سبب نزول روشی محکم برای فهم معنای کتاب عزیز است....

سیوطی نیز در بیان فواید اسباب نزول نوشته است:

از دیگر فواید آن آگاهی بر معنای آیات و رفع اشکال [از آن] است. ابن تیمیه گفته است که شناخت سبب نزول به فهم [معنای] آیه کمک می‌کند؛ زیرا علم به سبب، موجب علم به مسبب است (۱۳۶۳: ۸۲/۱).

زرقانی ضمن شمارش فواید شناخت اسباب نزول می‌نویسد:

فایده دوم آگاهی از سبب نزول، کمک گرفتن از آن در فهم مفاد آیه و دفع اشکال از آن است [و این فایده آن قدر مسلم است] که حتی واحدی گفته است: شناخت تفسیر آیه بدون آگاه شدن از داستان آن و بیان راز نزول آن ممکن نیست (۱۹۸۸: ۱۰۹/۱).

در کتاب *التمهید* آمده است:

چه بسا آگاهی از حادثه نخستین و مناسبت اولیه‌ای که مقتضی نزول آیه بوده، از بهترین ابزارهای پرده برداشتن از رخسار آیه باشد (معرفت، ۱۴۲۵: ۲۴۲/۱).

علامه طباطبایی نیز که به دلیل جهانی و جاودانه بودن معارف قرآن، برای سبب نزول نقش مهمی در فهم آیات قائل نیست، با این حال، تأثیر آن را در روشن شدن مورد نزول آیات پذیرفته و می‌نویسد:

این زمینه‌ها را که موجب نزول سوره یا آیه مربوطه می‌باشد، اسباب نزول می‌گویند و البته دانستن آن‌ها تا اندازه‌ای انسان را از مورد نزول و مضمونی که آیه نسبت به خصوص مورد نزول خود به دست می‌دهد، روشن ساخته، کمک می‌کند (۱۳۷۶: ۱۲۰).

عدم آگاهی از اسباب نزول، در بسیاری موارد انسان را در فهم احکام دینی و مسائل اعتقادی و اسرار کلام الهی به حیرت می‌اندازد و در مقابل، آشنایی با سبب نزول می‌تواند به پژوهشگر کمک کند تا حکمت تشریح و وضع احکام و قوانین الهی را

باز یابد و به اموری از قبیل: فهم معانی الفاظ و عبارات قرآنی، شناخت صلحا و اتقیا و نیز فاسقان و منافقان، آگاهی از نحوه تشریح قوانین الهی در جامعه، یاری رساندن به مباحث علوم قرآنی، گزارشی از تاریخ قرآن و... دست یابد (ر.ک: حجتی، ۱۳۷۷: ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۲، ۹۵، ۹۹ و ۱۰۲).

آگاهی از اسباب نزول، افزون بر کمک به روشن شدن مفاد آیات و مراد خدای متعال از آن، گاه موجب آشنایی با افرادی می شود که آیات در شأن آنان نازل شده است. برای نمونه، آگاهی به سبب نزول آیات سوره دهر (انفاق امیرالمؤمنین و خانواده ایشان به مسکین و یتیم و اسیر^۱ موجب آشنایی با مقام ایشان و اخلاص امیر مؤمنان علی علیه السلام و خانواده بزرگوار آن حضرت است.

شرایط تحقق سبب نزول معتبر

سبب نزول معتبر سبب نزولی است که از لحاظ سند و مضمون، شرایطی را که برای صحت روایات در علم حدیث بیان شده است دارا باشد؛ زیرا مستندات تفسیر باید علم یا علمی باشد (ر.ک: بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۱۵-۲۱۹)، به ویژه که با توجه به کثرت اختلاف میان روایات اسباب نزول، احتمال دخالت نظر و اجتهاد راویان یا جعل روایات اسباب نزول وجود دارد و در نتیجه در اعتبار بسیاری از روایات اسباب نزول تردید است. بنابراین در قرینه قرار دادن اسباب نزول به روایتی که متواتر یا محفوظ به قراین قطعی یا دست کم دارای سند معتبر باشد،^۲ ترتیب اثر داده می شود و روایاتی که چنین نباشند باید به ظاهر آیات عرضه شوند و در صورتی که با مضمون آیه و قرآینی که در اطراف آیه وجود دارد، سازگار باشند، به آنها اعتماد می شود و در غیر این صورت، کنار گذاشته می شوند. بدین ترتیب اگرچه مقدار زیادی از روایات اسباب نزول از درجه اعتبار ساقط می گردد، اما باقی مانده معتبر و قابل اعتناست (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۳۷).

۱. برای اطلاع از ۴۳ تن از عالمان اهل سنت که به این سبب نزول اشاره کرده اند، ر.ک: امینی، ۱۳۶۳: ۱۰۶/۳؛ حجتی، ۱۳۷۷: ۳۷-۴۱.

۲. مانند روایات متواتر در زمینه اسباب نزول آیه ﴿أَمَّا إِلَيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مانده / ۵۵) که علاوه بر نقل روایات سبب نزول این آیه در تفاسیر متعدد، سیدهاشم بحرانی ۴۳ روایت را در سبب نزول این آیه از شیعه و اهل سنت نقل کرده است (۱۳۸۴: ۶۲/۲-۹۵).

۳. تعامل و تعارض سیاق و سبب نزول در تفسیر آیات

هر یک از دو عامل سبب نزول و سیاق قادر است که در فهم صحیح از آیات، دیگری را یاری رساند؛ گاه سیاق عاملی است برای پذیرش سبب نزول فاقد سند معتبر و گاه سبب نزول عاملی است که با استفاده از آن ارتباط یا عدم ارتباط سیاقی میان دسته‌های آیات معلوم می‌شود و گاهی نیز سبب نزول با سیاق تعارض دارند و یکدیگر را دفع می‌کنند که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۳-۱. نقش سیاق در پذیرش یا ردّ اسباب نزول فاقد سند معتبر

از جمله آثار سیاق، راهنمایی مفسر در شناخت روایات صحیح از سقیم در تفسیر آیات است. با توجه به انواع روایات سبب نزول نقل شده در تفسیر آیات که در بسیاری از آنها زمینه‌های جعل و دسّ نیز وجود داشته است، سیاق ملاک محکمی برای ارزیابی آنها به شمار می‌رود؛ زیرا حدیث در اعتبار خود به تأیید قرآن نیازمند است و طبق گفته معصومان علیهم‌السلام، آنچه را که با آیات قرآن مخالفت نداشته باشد نباید طرد کرد و به روایات مخالف نیز نباید اهمیت داد.

نمونه‌های بسیاری از پذیرش و یا ردّ روایات اسباب نزول با استناد به سیاق آیات را می‌توان در تفاسیری مانند تفسیر المیزان مشاهده کرد؛ برای مثال در المیزان آمده است:

سیوطی در تفسیر الدر المنثور به طرق مختلف از عایشه و ابن عباس نقل کرده که مردم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیوسته درباره روز قیامت سؤال می‌کردند تا اینکه سرانجام آیات ﴿فَمِمَّنْ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا (نازعات / ۴۳-۴۴) نازل شد.

علامه می‌نویسد:

سیاق آیات با این روایات نمی‌سازد، چون حاصل همه این روایات آن است که آیه پاسخ پرسش مردم است، در حالی که سیاق آیه [که در طی آن به خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب شده است] چنین مطلبی را نمی‌رساند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹۸/۲۰).

۱. روی عنه [النبی] علیه السلام أنه قال: «إذا جاءكم عتی حدیث، فاعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالفه فاضربوا به عرض الحائط» (طوسی، بی تا: ۵/۱).

یا اینکه در تفسیر القمی در ذیل آیه «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (بقره/ ۱۳۸) از یکی از صادقین علیه السلام روایتی آمده است که در ذیل جمله «صِبْغَةَ اللَّهِ» فرموده‌اند: صبغه، همان اسلام است (قمی، ۱۳۶۷: ۶۲/۱). علامه صحت این روایت را با استناد به سیاق آیات پیشین (بقره: ۱۳۶-۱۳۸) می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱۵/۱)؛ زیرا در آن آیات ایمان به تمام انبیای الهی و تسلیم در برابر خدا راه هدایت معرفی شده است و این تسلیم شدن بهترین رنگ خدایی است که انسان به خود می‌گیرد و از رنگ یهودیت و نصرانیت که در دین خدا تفرقه انداخته و آن را آن طور که خدا دستور داده به پا نداشته‌اند، مبراست (همان).

۳-۲. نقش اسباب نزول در اثبات یا ردّ سیاق معتبر برای آیات

در برخی از سوره قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که ارتباط آن‌ها با آیات قبل و بعد ظاهر نیست. در این موارد، آگاهی از اسباب نزول می‌تواند عاملی باشد که وجود یا عدم وجود ارتباط میان آیات را روشن سازد. برای نمونه، در سوره قیامت آنجا که می‌فرماید: «يَبْقُوا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ* بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ* لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ* كَلَّا بَلِ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ* وَتَذُرُونَ الْآخِرَةَ» (قیامت/ ۱۳-۲۱). ارتباط آیات «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ... ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ» با آیات قبل و بعد آشکار نیست، از این رو مفسران در تفسیر این آیه سخن بسیار دارند. برخی کوشیده‌اند آن را با توجه به سیاق تفسیر کنند (ر.ک: ابوحیان، ۱۴۲۰: ۳۴۸/۱۰) و برخی آن را جمله معترضه دانسته و برای آن سبب نزولی ذکر کرده‌اند و آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت، هنگامی که پیک وحی آیات را بر او می‌خواند، همراه با او زبان خود را به خواندن آن تکان می‌داد و عجله می‌کرد. خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن، خود ما آن را برای تو جمع می‌کنیم (زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۶۲/۴؛ طبری، ۱۴۱۲: ۱۱۷/۲۹؛ طوسی، بی‌تا: ۱۹۶/۱۰). این گروه از مفسران با استناد به سبب نزول نقل شده، این آیات را در سیاق آیاتی که درباره قیامت سخن می‌گویند ندانسته و آن را جمله معترضه به حساب آورده‌اند و آیات ماقبل و مابعد قسمت معترضه را هم سیاق و هم موضوع دانسته‌اند و با استناد به سبب نزول این آیات،

دیدگاه کسانی را که موضوع آیات معترضه را با توجه به سیاق مربوط به نامه اعمال می‌دانند رد کرده‌اند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۹۷/۲۵).

به این صورت مفسرانی که با ملاک قرار دادن سبب نزول به تفسیر آیات پرداخته‌اند، از طرفی وجود ارتباط موضوعی میان این آیات با مجموع آیات ماقبل و مابعد را رد می‌کنند و از طرف دیگر، وجود ارتباط سیاقی میان آیات ماقبل و مابعد این آیات را اثبات می‌کند.

۳-۳. اصالت سیاق یا اصالت اسباب نزول

با توجه به ملاک‌های قرینه بودن سیاق و سبب نزول و همچنین شرایطی که هر کدام از آن دو می‌باید دارا باشند تا در امر تفسیر به آن‌ها استناد شود، این پرسش به میان می‌آید که در هنگامی که هر یک از سیاق و سبب نزول شرایط اعتبار را دارا باشند، اما همدیگر را تأیید نکنند و با یکدیگر تعارض داشته باشند چه باید کرد و کدام را باید مقدم داشت؟

گفته شد که شرط تحقق اعتبار سیاق، پیوستگی در نزول و ارتباط موضوعی همه جمله‌ها و آیه‌ها (با توجه به مفاد آیات، نوع بیان، مقام کلام، روایات شأن نزول و مانند آن) با یکدیگر است و در مواردی که این دو شرط معلوم باشد، سیاق معتبر محقق است و باید به آن ترتیب اثر داد. اما به دلیل نزول تدریجی قرآن و عدم رعایت ترتیب نزول در همه آیات، نمی‌توان به پیوستگی در نزول و ارتباط صدوری همه آیات قرآن معتقد بود. گرچه برخی گفته‌اند:

در مورد آیات قرآن باید بنا را بر آن گذاشت که ترتیب فعلی همان ترتیب نزول است، مگر خلاف آن با دلیل ثابت گردد که آن هم جز در موارد اندکی ثابت نشده است (معرفت، ۱۴۲۵: ۲۸/۱).

اما این قول را به دلیل آنکه بیشتر آیات قرآن پیوستگی در نزول نداشته‌اند نمی‌توان پذیرفت (ر.ک: بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۲۹) و بر این اساس یکی از دو شرط قرینه قرار دادن سیاق (پیوستگی در نزول)، در بیشتر آیات قرآن به دلیل نیاز دارد و جز در مواردی که دلیلی بر پیوستگی صدور آن‌ها وجود دارد، مورد تردید قرار می‌گیرد.

از طرف دیگر از آنجا که قاعده سیاق یک قرینه ظنی بوده و بر اساس ظهور کلام استوار است، اگر قرینه‌ای قوی‌تر (آیات و روایات صحیحیه یا برهان عقلی) بر خلاف آن باشد، بدون تردید قرینه قوی‌تر دلیلی بر مراد نبودن ظهور حاصل از سیاق است و در مواردی که سیاق با اخبار آحاد که روایات ظنی هستند تعارض پیدا کند، به دلیل آنکه درباره حجیت اخبار آحاد در تفسیر، رویکردهای متفاوتی مطرح است (مظفر، ۱۴۱۰: ۶۹/۱-۷۱)، اگر خبر واحد را در تفسیر حجت ندانیم، سیاق بر آن مقدم است و اگر خبر واحد را در تفسیر حجت و معتبر بدانیم، در این صورت میان دو دلیل ظنی تعارض پیش می‌آید و لازم است که بر اساس ظن قوی‌تر آیه تفسیر شود و یا در صورت تساوی به قراین دیگر مراجعه کرده و یکی از دو دلیل ظنی را بر دیگری ترجیح داده، بر اساس آن آیات را تفسیر نماییم.

اما روایات اسباب نزول، در صورت احراز شرایط صحت می‌توان به آن‌ها استناد نمود حتی اگر خلاف سیاق باشد؛ زیرا هر گاه روایتی به طریق تواتر نقل شده باشد یا با توجه به قراین قطعی الصدور باشد و دلالت آن نیز آشکار باشد، همچون آیات قرآن حجت است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۲۵/۱ و ۴۲۲/۵) و می‌توان طبق قاعده لزوم توجه به قراین، از آن به عنوان معیار تفسیر آیات استفاده نمود. در این موارد، آنچه از ظاهر آیات -با توجه به سیاق- قبل از فحص و استقصای قراین از روایات فهمیده می‌شود، مراد استعملی است و نمی‌توان آن را مراد جدی آیات دانست، زیرا ممکن است در روایت سبب نزول، بیانی، قیدی یا قرینه‌ای برای آیات باشد که با توجه به آن، ظهور و معنای آیات تغییر کند (بابایی و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۹۶-۱۱۹). اما روایاتی که می‌گویند اخبار و احادیث را باید به قرآن عرضه کرد، اولاً در مورد احادیثی است که از نظر سند و دلالت مشکوک‌اند و دلیلی بر حجیت آن‌ها نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۲۵/۱) و ثانیاً در مقام تعارض سیاق با سبب نزول، سیاق آیات به آن دلیل که قرینه‌ای قطعی نیست، بلکه قرینه‌ای است که تنها ظهور آیات را روشن می‌کند، نمی‌تواند دلیل رد روایات صحیحی باشد که همچون آیات قرآن حجت هستند و ظهور آن‌ها از ظهور سیاق آیات قوی‌تر است.

۳-۴. موارد تعارض میان سیاق و اسباب نزول

موارد اختلاف میان سیاق و سبب نزول‌های نقل شده در زمینه آیات کم نیستند. اکثر قرآن‌پژوهان به این نکته آگاه‌اند که با نقل‌های متضادی که در مورد اسباب نزول آیات ذکر شده و عواملی که موجبات جعل و تحریف آن‌ها را فراهم ساخته است، سخن گفتن از اعتبار و حجیت روایات اسباب نزول -جز در مواردی که یقین به صحت آن‌ها داریم-، سخنی غیر علمی است و ناگزیر باید به سمت مرجحات و معیارهایی رفت که می‌تواند مفسر را در گزینش روایات صحیح و معتبر یاری رساند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، برابری سبب نزول با مفاد تفسیری آیه و ظهوری است که سیاق بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا حدیث در اعتبار خود به تأیید قرآن نیازمند است (در این زمینه ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۷۴-۱۷۴؛ کمالی دزفولی، ۱۳۵۹: ۱۴۸، ۲۶۶ و ۴۴۱؛ رادمنش، ۱۳۷۰: ۳۰۱؛ مظلومی، ۱۴۰۱: ۱۴۸؛ حجتی کرمانی، ۱۳۶۰: ۶۹؛ ذهبی، ۱۳۶۹: ۱۷۷/۱؛ جلالیان، ۱۴۱۲: ۱۱۴؛ بلاغی، ۱۴۲۰: ۵). از این رو در این گونه موارد، تعارض سیاق با سبب نزول استقرار پیدا نمی‌کند.

اما بیشترین اصطکاک‌های فکری در تعارض سیاق معتبر با اسباب نزول دارای شرایط اعتبار در مواردی است که در آن‌ها پای عقاید کلامی مفسران به میان آمده است؛ چنان که بیشترین بحث در مورد پذیرش سیاق یا اسباب نزول در میان قرآن‌پژوهان شیعه و اهل سنت در مورد آیاتی است که به استناد روایات متواتر یا موثوق‌الصدور، در ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص در ارتباط با امامت و ولایت حضرت علی علیه‌السلام است، اما در سیاقی به ظاهر بی‌ارتباط با این امر قرار دارند. در این موارد، بسیاری از مفسران اهل سنت با وجود اذعان به صحت روایات موجود در زمینه اسباب نزول این آیات، آن‌ها را با آیات قبل و بعدشان هم‌سیاق دانسته و از سیاق به عنوان ملاک نپذیرفتن روایات اسباب نزول استفاده کرده‌اند. اما قرآن‌پژوهان شیعه معتقدند که در این موارد باید از سیاق آیات دست کشید و فهم آیات را از روایات متواتر یا موثوق‌الصدور جستجو کرد و چنین استدلال کرده‌اند:

در صورت احراز شرایط صحت در روایات اسباب نزول می‌توان به آن‌ها استناد نمود حتی اگر خلاف سیاق باشد؛ زیرا هر گاه خبری به طریق تواتر نقل شده یا قطعی‌الصدور باشد و دلالت آن نیز قطعی یا آشکار باشد، همچون قرآن حجت است

(طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۳۲۵ و ۵/۴۲۲).

نیز گفته‌اند:

قاعده اولی برای مفسر، رعایت سیاق قبل و بعد و قراین و شواهد ظاهری است، اما جایی که با قراین دیگر تنافی پیدا کرد، سیاق تحت‌الشعاع آن قراین قرار می‌گیرد (ایازی، ۱۳۷۳: ش ۱۸/۳).

چنان که علامه شرف‌الدین در پاسخ کسانی که سیاق آیات پیرامون آیه ولایت را دال بر این دانسته‌اند که در آیه ولایت نیز همانند آیات پیش از آن، سخن از دوستی و مودت است نه سرپرستی، با استناد به اینکه خود ائمه علیهم‌السلام به این آیه و نزول آن در شأن علی علیه‌السلام و مسئله خلافت ایشان احتجاج کرده‌اند و این احتجاج‌ها در حد تواتر روایت شده‌اند، می‌نویسد:

«فإن المسلمين كافة متفقون على ترجیح الأدلة على السياق واستسلموا لحكم الدليل والسر في ذلك عدم الوثوق حينئذ بنزول الآية في ذلك السياق» (بی‌تا: ۱۶۶)؛ مسلمانان جملگی درباره ترجیح ادله بر سیاق هم‌داستان‌اند؛ بنابراین هر گاه بین سیاق و دلیل، تعارض حاصل آید، مدلول سیاق را رها می‌کنند و تسلیم حکم دلیل می‌شوند. علت آن این است که در صورت تعارض، اطمینانی به نزول آیه در آن سیاق نخواهد بود.

در ادامه، آیتی را که قرآن‌پژوهان شیعه و اهل سنت در تفسیر آن‌ها بر اثر تعارض میان سیاق و اسباب نزول نتوانسته‌اند به دیدگاه واحدی در مورد آن‌ها دست یابند، ذکر کرده و با استناد به نکاتی که در زمینه اعتبار سیاق و اسباب نزول بیان شد، میزان اعتبار سیاق را در مورد آن‌ها بررسی کرده و دیدگاه صحیحی را که در این موارد باید اتخاذ کرد بیان می‌کنیم.

۱. آیه اکمال: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً» (مائده/ ۳).

روایات متعددی نزول این آیه را بعد از آنکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت علی علیه‌السلام را به عنوان ولی پس از خود معرفی نمود، نقل کرده‌اند، اما در سیاق جمله‌های بیان‌کننده احکام گوشت‌های حرام قرار دارد.

در میان مفسران در بیان این آیه و اینکه منظور از «الیوم» کدام روز است، سخن

بسیار است ولی تردیدی نیست که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا این همه اهمیت برای یک روز عادی معنا ندارد چنان که در پاره‌ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصارا با شنیدن این آیه گفتند: اگر چنین آیه‌ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را عید قرار می‌دادیم (رشید رضا، بی‌تا: ۱۵۵/۶).

روایات فراوانی که از طرق معروف اهل سنت و شیعه نقل شده، مقصود از آن را روزی معرفی کرده است که پیامبر ﷺ، علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را به جانشینی خود تعیین فرمود (برای دیدن روایاتی از شیعه و سنی دال بر نزول این آیه در روز غدیر ر.ک: قمی، ۱۳۶۷: ۱۶۲/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۴۶/۳؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۱۴۳-۱۴۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۳۳/۴۲)؛ از جمله اینکه خطیب بغدادی از ابوهریره نقل کرده که گفته است: بعد از جریان غدیر خم و پیمان گرفتن بر ولایت علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و گفتار عمر بن خطاب «يَخَّ بِيحٍ يَا ابْنَ اَبِي طَالِبٍ اَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كَلِّ مُسْلِمٍ»، آیه «الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نازل شد (ر.ک: خطیب بغدادی، ۱۴۲۲: ۲۸۴/۸). علامه امینی علاوه بر این روایت، سیزده روایت دیگر را نیز در این زمینه نقل کرده است (ر.ک: ۱۳۶۳: ۲۳۰/۱-۲۳۲). بحرانی و حویزی نیز ده روایت را از طرق مختلف نقل کرده‌اند که در آن‌ها بیان شده است که این آیه درباره ولایت حضرت علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز غدیر خم نازل شده است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶: ۲۲۳-۳۲۶؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۵۸۸/۱)، اما با وجود این، برخی از مفسران اهل سنت در تفسیر این آیه به سیاق آن استناد کرده و گفته‌اند مقصود روزی است که احکام گوشت‌های حلال و حرام نازل شده است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۵۱/۶؛ آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ۲۳۳/۳؛ شاذلی، ۱۳۸۳: ۸۴۱/۲) و در مقابل آن‌ها، مفسران شیعه معتقدند علاوه بر اینکه سیاق آیه با اینکه آیه اکمال مرتبط با احکام گوشت‌های حلال و حرام باشد همچنانی ندارد، به دلیل وجود روایت صحیح اسباب نزول نمی‌توان مطابق قول اهل سنت به سیاق استناد کرد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶۳/۴-۲۷۱).

در مورد میزان صحت و اعتبار روایات سبب نزول این آیه برای قرینه قرار گرفتن گفته شده است:

این احادیث که از طریق شیعه و سنی نقل شده بیش از ۲۰ روایت است که بر نزول

آیهٔ اکمال در خصوص مسئلهٔ ولایت دلالت می‌کند^۱ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹۶/۵).

در ادامه جهت دستیابی به میزان قرینه بودن سیاق این آیه، به بررسی شرایط اعتبار سیاق آن‌ها می‌پردازیم.

چنان که گفته شد، شرط اعتبار سیاق، «پیوستگی در نزول»، «ارتباط موضوعی» و «عدم وجود دلیل قوی‌تر مخالف با سیاق» است که هیچ یک از این سه شرط در مورد سیاق این آیات تحقق نیافته است؛ زیرا اولاً روایات اسباب نزول از نزول مستقل این فراز آیه از فرازهای قبل و بعد آن حکایت می‌کنند و از این رو شرط پیوستگی در نزول در مورد سیاق این قسمت از آیه محقق نیست و این روایات به عنوان دلیلی قوی‌تر نیز در مقابل ارتباط سیاقی این فراز از آیه با فرازهای قبل و بعد به حساب می‌آیند. از نظر شرط «ارتباط موضوعی» نیز ارتباط سیاقی فرازهای این آیه را به دو دلیل نمی‌توان پذیرفت:

یک. به دلیل ناسازگاری سیاق فرازهای این آیه با قول اهل سنت؛ زیرا در جملهٔ پایانی این آیه، حکم استفاده از گوشت‌های حرام در حال اضطرار بیان شده است که نشان‌دهندهٔ تکمیل نشدن احکام گوشت‌های حرام در این روز و در نتیجه مرتبط نبودن آیهٔ اکمال با احکام گوشت‌های حرام است.

دو. به دلیل ناسازگاری مطالب این آیه با قول اهل سنت؛ زیرا در جمله‌های آیه بیان شده که اکمال دین سبب یأس کفار شده است و چیزی که سبب یأس کفار می‌شود، فراهم ساختن پشتوانهٔ محکمی برای اسلام است، نه بیان حکم گوشت‌های حرام. به همین دلیل، با نزول آیه در این روز، کفار در میان امواج یأس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند آیین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیامبر ﷺ اوضاع به حال سابق برگشته و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که دیدند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر ﷺ در میان مسلمانان بی‌ظنیر بود به عنوان جانشین

۱. این تعداد روایات با بیش از ۱۵ روایت دیگر در ارتباطاند که آن روایات در شأن نزول آیهٔ شریفهٔ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ (مانده / ۶۷) می‌باشند و آن‌ها را شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند و مجموع آن‌ها ۳۵ حدیث می‌شود که مربوط به داستان غدیر است که در آن رسول خدا ﷺ فرمود: «من كنت مولا فهذا علي مولا...» و خود این فرمایش حدیثی است متواتر و قطعی که جمع بسیاری از صحابه آن را نقل کرده و جمع بسیاری از علمای شیعه و سنی به متواتر بودن آن اعتراف نموده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹۶/۵).

پیامبر ﷺ انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفته شد، یأس و نومیدی آن‌ها را فرا گرفت و فهمیدند که اسلام آیینی ریشه‌دار و پایدار است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶۸/۴).

بنابراین شرایط اعتبار سیاق در مورد این فراز از آیه وجود ندارد و اساساً سیاق معتبر در مورد آن تحقق نیافته است تا بتوان قائل به استقرار تعارض میان سیاق و اسباب نزول آن شد.

۲. آیات ۵۵ و ۵۶ سوره مائده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ که روایات متواتر فریقین، بیانگر آن است که این دو آیه درباره حضرت علی علیه السلام نازل شد، پس از آنکه در حال رکوع انگشتر خود را به فرد سائل صدقه داد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۴۹/۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۹۳/۲؛ رازی، ۱۴۲۰: ۳۸۲/۱۲؛ قمی، ۱۳۶۷: ۱۷۰/۱؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۱۲۶/۳). اما در میان آیاتی هستند که از پذیرش ولایت اهل کتاب و کفار نهی کرده‌اند. از این رو بعضی از مفسران اهل سنت با توجه به سیاق گفته‌اند که همه این آیات بیان‌کننده این نکته‌اند که مسلمانان باید از یاری یهود و نصارا و کفار دست بردارند و منحصرأ خدا و رسول و مؤمنان را یاری و نصرت رسانند؛ البته مؤمنانی که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، نه هر کس که در سلک اسلام در آمده باشد، پس منافقینی را که در دل کافرنند نیز مانند کفار نباید یاری نمود (رازی، ۱۴۲۰: ۳۸۲/۱۲) و گفته‌اند که ولایت در این دو آیه به معنای نصرت است و نتیجه گرفته‌اند:

... دیدگاه امامیه که می‌گویند این آیه با توجه به سبب نزول آن، در شأن علی علیه السلام و در تنصیب ولایت و خلافت آن جناب است، زیرا تنها اوست که در حال رکوع انگشتر خود را به سائل داد. مدعایی بدون دلیل است (همان: ۲۵/۱۲؛ رشید رضا، بی‌تا: ۴۴۲-۴۴۱/۶).

کثرت و صحت روایات سبب نزول، تردید در اعتبار سبب نزول این آیات را نفی می‌کند و نسبت به آیات قبل و بعد این آیات نیز شرایط تحقق سیاق معتبر محقق نیست تا سیاق معتبر با سبب نزول معتبر تعارض پیدا کند؛ زیرا روایات اسباب نزول از نزول مستقل این دو آیه حکایت می‌کنند و در نتیجه شرط «پیوستگی در نزول» برای تحقق سیاق وجود ندارد و همین روایات به عنوان «دلیل قوی‌تر» در رد ارتباط سیاقی این آیه

نیز به حساب می‌آیند و اعتبار ظهور سیاق را بر فرض وجود رد می‌کنند؛ زیرا چنان که ذکر شد، «عدم وجود دلیل قوی‌تر بر رد سیاق»، از شرایط تحقق سیاق معتبر است. از جهت شرط «ارتباط موضوعی» نیز با اشکالات زیر مواجه است:

یکم: آیات قبل و بعد این دو آیه دو سیاق مجزا را تشکیل می‌دهند، چنان که علامه طباطبایی می‌نویسد:

دومین شاهد بر فساد گفته فوق (ارتباط سیاقی میان این آیات)، تفاوت آیات قبل و بعد این آیه از جهت مضمون است؛ زیرا در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (مانده / ۵۱) تنها مؤمنان را از ولایت کفار نهی می‌کند و منافقان را که در دل کافران به این رذیله که در کمک کفار و جانب‌داری آنان سبقت می‌جویند سرزنش می‌نماید، بدون اینکه کلام مرتبط یا خطاب به کفار باشد و روی سخن متوجه کفار گردد، به خلاف آیات بعد [از آیه ۵۵ و ۵۶] که پس از نهی مسلمانان از ولایت کفار دستور می‌دهد که رسول خدا ﷺ مطلب را به گوش کفار برساند و اعمال زشت آنان را که همان سخریه و استهزاست و معایب درونی‌شان را که همان نفاق است گوشزدشان سازد، پس آیات قبل، غرضی را بیان می‌کنند و آیات بعد، غرض دیگری را ایفا می‌نمایند با این حال چگونه بین این دو دسته آیات وحدت سیاق هست؟! (۱۴۱۷: ۶/۶).

دوم: کلمه «ولایت» در این آیات نمی‌تواند بر اساس دیدگاه مفسران اهل سنت به معنای «نصرت» باشد تا بتواند با سبب نزول تعارض پیدا کند؛ زیرا با سیاق و خصوصیات آیات و مخصوصاً جملات «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و «وَمَنْ يَتَوَلَّكُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهٗ مِنْهُمْ» تناسب ندارد، زیرا ولایت به معنای نصرت، عقد و قراردادی بوده که بین دو قبیله با شرایط خاصی منعقد می‌شده و این عقد باعث نمی‌شده که این دو قبیله یکی شوند و حال آنکه در این آیات، ولایت امری است که عقد آن باعث پیوستن یکی به دیگری است، چون می‌فرماید: «و هر که از شما ولایت آنان را دارا باشد از ایشان خواهد بود» (ر.ک: همان: ۱۰-۶/۶). از این رو، سخن امامیه که با توجه به سبب نزول، مقصود از ولایت را سرپرستی و تنصیب ولایت و خلافت حضرت علی دانسته‌اند، اثبات می‌شود. بنابراین در مورد این آیه نیز نمی‌توان استقرار تعارض میان سیاق و اسباب نزول را پذیرفت؛ زیرا شرایط اعتبار سیاق محقق نشده است تا سیاق با روایت اسباب نزول

تعارض پیدا کند.

۳. آیه ۶۷ سوره مائده (آیه تبلیغ): ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ که با وجود روایات متعدد در زمینه دستور وحی به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمینه اعلام ولایت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، در سیاق آیاتی قرار دارد که به سرزنش اهل کتاب پرداخته است؛ زیرا آنان بارها از دستورات الهی تعدی کرده و محرمات الهی را مرتکب شده‌اند، به همین دلیل بعضی از مفسران اهل سنت، این آیه را نیز در مورد اهل کتاب می‌دانند (طبری، ۱۴۱۲: ۳۷۷/۴؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۱۸۲/۹).

قراین عقلی و شواهد تاریخی، عدم ارتباط سیاقی میان این آیه با آیات پیرامونی را تأیید و بلکه تأکید می‌کنند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۲۶-۴۳) و وجود سیاق بین این آیات و آیات قبل و بعد را نفی می‌کنند و بر فرض وجود ظهور سیاقی، به دلیل قوی‌تر بودن قراین، مراد بودن ظهور سیاقی نفی می‌شود و در نتیجه نمی‌توان به سیاق استناد کرد؛ زیرا در این آیه «از جمله ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ برمی‌آید حکمی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور به تبلیغ آن شده، امر مهمی بوده است که با تبلیغ آن، خطری متوجه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا پیشرفت دین اسلام بوده است، در حالی که یهود و نصارا در آن روزگار، در شرایطی نبودند که از ناحیه آنان خطری متوجه اسلام شود تا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر آن دست از تبلیغ بردارد و خداوند به رسول خود در صورت ابلاغ این پیام، وعده حفظ و حراست از خطر دشمن را بدهد» (همان) این سوره بر اساس نقل‌های معتبر در اواخر عمر شریف رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حجة الوداع (سال دهم هجری) نازل شد (ر.ک: ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۳۳۱/۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲۵۹/۲؛ کلینی، ۱۳۸۸: ۳۵۴/۱؛ امینی، ۱۳۶۳: ۸۸۲/۲) و در این زمان اهل کتاب توان مقابله با قدرت و عظمت مسلمانان را نداشتند. بنابراین، آیه مورد بحث، هیچ ارتباطی با اهل کتاب ندارد. همچنین نمی‌توان سخن کسانی را که مقصود از ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ در این آیه را دعوت اسلام به ناسزاگویی نسبت به بت‌ها، عیب‌جویی از دین مشرکان و دستور جهاد و قتال با مشرکان دانسته‌اند (ر.ک: میبیدی، ۱۳۶۱: ۱۸۰/۳-۱۸۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۱: ۱۱۹؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۳۳۱/۲؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۲۴۲/۶)، پذیرفت؛ زیرا پس از فتح مکه و شکسته شدن بت‌ها در آخرین سال عمر پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله موردی برای سب بت‌ها و عیب‌جویی از دین مشرکان و قتال با آنان وجود ندارد تا در آیه شریفه به تبلیغ آن دستور داده شود.

از جهت شرط «ارتباط موضوعی» نیز در این آیه تکلیفی سنگین، کمرشکن و طاقت‌فرسا درباره اهل کتاب صادر نشده است تا در ابلاغ آن به اهل کتاب خطری از ناحیه آن‌ها متوجه رسول صلی الله علیه و آله شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۳/۶)، پس نمی‌توان این آیه را متناسب با سیاق تفسیر کرد و قائل به ارتباط موضوعی بود.

اما روایات صحیحی که از طرق عامه و امامیه نقل شده‌اند، مقصود از «بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» را روشن می‌سازند. آن روایات بیان می‌کنند که این آیه شریفه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حَجَّة الوداع بازمی‌گشت در محل غدیر خم، درباره ولایت علی علیه السلام نازل شد و خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مأمور به تبلیغ آن نمود و آن جناب از این عمل بی‌مناک بود که مبدا تبلیغ و اجرای این حکم، مردم را به این شبهه دچار کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این حرف را به نفع خود می‌زند تا پسرعموی خود را جانشین خود قرار دهد و به همین جهت خداوند امر اکید فرمود که بدون هیچ ترسی آن را تبلیغ کند و به او خبر داد که مخالفان را هدایت نمی‌کند و در غدیر خم این آیه عملی گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۴۴/۳؛ آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ۱۹۵/۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۵۱/۲؛ عیاشی، ۱۴۱۱: ۳۶۰/۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۸/۶؛ رشید رضا، بی‌تا: ۴۶۳/۶).

۴. آیه ۳۳ سوره احزاب (آیه تطهیر): «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». این فراز از آیه در سیاق آیاتی است که موضوع خطابات آن‌ها، همسران پیامبر هستند. در حالی که روایات متعدد نقل شده از فریقین بر نزول مستقل آن و جدا بودن آن از فرازهای قبل و بعد دلالت دارند (طبری، ۱۴۱۲: ۱۴۱۲: ۵/۲۲؛ قمی، ۱۳۶۷: ۱۹۳/۲؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۳۱۳۱/۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۵۷/۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۷۵/۵). تعداد این روایات بسیار زیاد است که اهل سنت آن‌ها را از ۴۰ طریق و شیعه نیز آن را از بیش از ۳۰ طریق نقل کرده‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱۱/۱۶) و در تفسیر *شواهد التنزیل*، بیش از ۱۳۰ روایت در این باره گرد آمده است (حسکانی، ۱۴۱۱: ۱۴۱۱: ۱۸/۲). این روایات، برخلاف سیاق، نزول این فراز از آیه را درباره اهل بیت علیهم السلام نقل کرده‌اند. از این رو

مفسران شیعه مقصود از اهل البیت را «رسول اکرم ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ» می‌دانند، در حالی که برخی از مفسران اهل سنت با استناد به سیاق، قائل‌اند که خطاب این فراز از آیه نیز مربوط به همسران رسول خداست (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۸/۲۵؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۸۲/۱۴).

در این مورد نیز مانند موارد پیشین، تردیدی در صحت و اعتبار روایات سبب نزول وجود ندارد، اما شرایط تحقق سیاق معتبر میان آیات، حاصل نشده است؛ زیرا روایات اسباب نزول از نزول مستقل این فراز از آیه حکایت می‌کنند و پیوستگی در نزول این جمله با آیات قبل و بعد را که شرط تحقق سیاق معتبر است، نفی می‌کنند و افزون بر آن، بسیاری از آن روایات که بر حصر اهل بیت ﷺ در خصوص پنج نفر (پیامبر ﷺ، حضرت علی، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین ﷺ) دلالت می‌کنند، به عنوان دلیل قوی‌تر در نفی ارتباط سیاقی و شامل نبودن عنوان اهل بیت بر همسران پیامبر دلالت دارند. چنان که مفسران شیعه به بهترین وجه، نبودن ارتباط سیاقی بین این آیه و آیات قبل و بعد را به استناد نکات موجود در آیه بیان کرده‌اند؛ از جمله استفاده از ضمیر جمع مذکر «کُم» در این آیه که در صورت وجود ارتباط سیاقی می‌بایست از ضمیر «کُن» استفاده می‌شد؛ جمع بودن بیوت در آیات مربوط به همسران پیامبر و مفرد بودن «البیت» در این فراز؛ لحن تهدید و عتاب در آیات مربوط به همسران آن حضرت و لحن تکریم و تشریف در این فراز از آیه و همچنین کاربرد ادات «حصر» و «قصر» در این فراز که عدم ارتباط موضوعی را نشان می‌دهد، از جمله نکاتی هستند که بر ارتباط سیاقی نداشتن این آیه با آیات مربوط به همسران آن حضرت دلالت دارند که برخی مفسران شیعه مفصل به بیان این نکات پرداخته‌اند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱۳-۳۱۰/۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷/۲۹۳-۲۹۶).

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله بیان شد نتیجه می‌گیریم که سیاق و اسباب نزول هر دو از فراینی است که توجه به آن‌ها در تفسیر آیات لازم است. اما برای اعتبار هر یک از آن دو شرایطی است که برای ترتیب اثر دادن به آن دو در تفسیر آیات احراز آن شرایط لازم

است. در بسیاری از مواردی که بین آن دو تعارض دیده می‌شود با بررسی شرایط اعتبار آن دو روشن می‌شود که یکی از آن دو واجد شرایط اعتبار نیستند و در واقع تعارضی بین آن دو وجود ندارد و در بسیاری از آیات مربوط به ولایت و فضایل اهل بیت پیامبر ﷺ که تصور شده است سبب نزول آن‌ها با سیاق آن‌ها تعارض دارد و با استناد به سیاق از معنای مناسب با سبب نزول آن‌ها صرف نظر شده است، با بررسی روایات سبب نزول آن‌ها و اثبات کثرت، صحت و مورد اتفاق بودن آن‌ها در میان شیعه و اهل تسنن روشن می‌شود سیاقی که در مورد آن آیات تصور شده فاقد شرایط اعتبار است و در خود آیات نیز شواهدی بر عدم سیاق معتبر دیده می‌شود و در نتیجه معنایی که با استناد به سیاق برای آن آیات بیان شده است، خطاست.



کتاب شناسی

۱. آلوسی بغدادی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق اسعد محمد الطیب، چاپ سوم، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.
۳. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۵. ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۶. امینی، عبدالحسین، الغدیر، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۷. ایازی، محمدعلی، «چهره پیوسته قرآن»، صحیفه مبین، شماره ۳، ۱۳۷۳ ش.
۸. بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.
۹. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. همو، غایه المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، قم، نشر دانش حوزه، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. بلخی، مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
۱۳. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق محمدصادق قمحای، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۵. جلالیان، حبیب الله، تاریخ تفسیر قرآن کریم، تهران، برهان، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. حجّتی، سیدمحمدباقر، اسباب النزول، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۱۷. حجّتی کرمانی، علی، تاریخ و علوم قرآن، تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰ ش.
۱۸. حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۹. حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۲۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۲۱. دروزه، محمد عزت، التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ ق.
۲۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۳. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، بیروت، دار الکتب الحدیثه، ۱۳۶۹ ق.
۲۴. رادمنش، سیدمحمد، آشنایی با علوم قرآن، تهران، جامی، ۱۳۷۰ ش.
۲۵. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.

۲۷. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الکریم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت، دار المعرفه، چاپ دوم، بی تا.
۲۸. زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، مطبعة عیسی البابی الحلبی و شرکاه، قاهره، ۱۹۸۸ م.
۲۹. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
۳۰. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۳۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۳۲. همو، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۳۳. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم، فی ظلال القرآن، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ ق.
۳۴. شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، تحقیق حسین الراضی، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام)، بی تا.
۳۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۶. همو، قرآن در اسلام، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۳۸. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۳۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۰. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روش های تفسیر قرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۴۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق.
۴۲. فیروزآبادی، ابوطاهر بن یعقوب، تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۱ ق.
۴۳. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۴۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۴۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر التفسیر، تحقیق سید طیب موسوی، چاپ چهارم، قم، دار الکتب، ۱۳۶۷ ش.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۴۷. کمالی دزفولی، سیدعلی، قانون تفسیر، چاپ دوم، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۵۹ ش.
۴۸. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ سوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
۴۹. مظلومی، رجبعلی، پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی، تهران، آفاق، ۱۴۰۱ ق.
۵۰. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، چاپ چهارم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ ق.
۵۱. معمر بن منثی، ابو عبیده، مجاز القرآن، تحقیق محمد فواد سزگین، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۱ ق.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۵۳. میدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، چاپ چهارم، تهران، سپهر، ۱۳۶۱ ش.
۵۴. نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، اعراب القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.